



تمدن پیشین اسلامی از پیرامون خودش غافل بود/ تمدن، مدیریت پذیر است

عضو هیات علمی دانشگاه باقرالعلوم (ع) گفت: تمدن پیشین اسلامی از محیط پیرامونی خودش غافل بود و مطلع نبود که در کنار او، تمدن دیگری به نام تمدن غربی در حال شکل‌گیری است.

عضو هیات علمی دانشگاه باقرالعلوم (ع) گفت: تمدن پیشین اسلامی از محیط پیرامونی خودش غافل بود و مطلع نبود که در کنار او، تمدن دیگری به نام تمدن غربی در حال شکل‌گیری است.

به گزارش خبرگزاری مهر، برگزاری نشست علمی تشیع و تمدن اسلامی توسط مدرسه عالی امام خمینی (ره) در قم، که حجت الاسلام والمسلمین دکتر محسن الویری طی این نشست به مقوله تمدن شیعی و بررسی سهم آن در تمدن اسلامی پرداخته بود، موجب شد تا در قالب گفت‌وگویی با وی، به بررسی ساحت شیعی تمدن اسلامی بپردازیم. این استاد حوزه و دانشگاه معتقد است بر اساس قرائت اهل بیت (ع) از اسلام، می‌توان مبنای شکل‌گیری تمدنی جدید و فراگیر را در جهان اسلام پایه‌ریزی کرد. وی که دکترای تخصصی در رشته تاریخ و تمدن ملل مسلمان را از دانشگاه تهران اخذ نموده‌اند، هم‌اکنون در گروه تاریخ دانشگاه باقرالعلوم مشغول به تدریس است.

*** با توجه به مباحثی که حضرت امام و مقام معظم رهبری تحت عنوان «تمدن اسلامی» مطرح کرده‌اند، آیا استفاده از لفظ «تمدن شیعی» صحیح است؟ آیا تمدن شیعی در مقابل تمدن سنی قرار می‌گیرد؟**

بر اساس اینکه تعریف ما از تمدن چه باشد، می‌توان از خرده‌تمدنی تحت عنوان «تمدن شیعی» استفاده کرد. استفاده این گونه از «تمدن شیعی» تعبیر درستی به نظر می‌رسد، با واقعیت تاریخی سازگار است و می‌توانیم از این تعبیر دفاع کنیم که در دوره‌هایی از تاریخ، خرده‌تمدنی تحت عنوان «تمدن شیعی» داشته‌ایم، چون یکی از مؤلفه‌های مهم در تعریف تمدن، قلمرو جغرافیایی قابل قبول و گسترده است و شیعیان هیچ وقت در گذشته، قلمرو گسترده‌ای نداشته‌اند، غیر از تمدن عصر صفوی در ایران که می‌توانیم آن را خرده‌تمدن شیعی بدانیم.

اما اگر از زاویه دیگری به این موضوع نگاه کنیم و اگر قرار باشد تمدن شیعی را در برابر تمدن سنی به کار ببریم، من این تعبیر را نمی‌پسندم و آن را مناسب نمی‌دانم؛ چرا که این مسئله اساساً با روح تمدن‌سازی، که آمیخته با هم‌گرایی و انسجام است، سازگاری ندارد. البته اگر بگوییم ما قائل به آن فهم خاص از اسلام هستیم که تحت عنوان فهم شیعی شناخته می‌شود، می‌توانیم از لفظ تمدن شیعی استفاده کنیم؛ یعنی تمدن اسلامی مبتنی بر قرائتی که اهل بیت (ع) از اسلام به ما عرضه کرده‌اند.

*** اساساً مایه اصلی تمدن در نگاه شما چیست و قرائت شیعی تمدن چه تعریفی از ریشه‌های تشکیل‌دهنده تمدن اسلامی را ارائه می‌دهد؟**

تمدن به اعتقاد بنده، دو وجه سخت و نرم دارد و هر یک از این دو ساحت سخت و نرم نیز دو قلمرو گذشته و حال دارد. به مجموع این‌ها تمدن می‌گوییم. بنابراین آنچه به گذشته برمی‌گردد اصطلاحاً سرمایه‌های تمدنی نامیده می‌شود. این‌ها مؤلفه‌هایی هستند که صاحبان یک تمدن خودشان در ایجاد آن‌ها نقش ایفا نکرده‌اند، ولی آن‌ها را به ارث برده‌اند. مثلاً مسائلی از قبیل نوع آب‌وهوا یا وجود یک کوه، معدن یا دریا، قطعاً توسط افراد ایجاد نشده است، ولی در شکل‌گیری یک تمدن یا جهت‌گیری آن بسیار مؤثر بوده‌اند. این‌ها سرمایه‌های سخت هستند. سرمایه‌های نرم یک تمدن هم شامل حافظه تاریخی مردم و میراث ادبی آن‌هاست. مثلاً ما که امروز در ایران زندگی می‌کنیم، در خلق آثار جاودانی مثل شاهنامه فردوسی یا گلستان سعدی سهم نداشته‌ایم، اما این‌ها را از پیشینیان خود به ارث برده‌ایم و این میراث قطعاً در وضعیت تمدنی امروز ما نقش‌آفرین است.

به همین ترتیب، آورده‌ها و تأثیرات خود ما هم گاهی جنبه سخت و گاهی جنبه نرم دارد. کارهای علمی، فرهنگی، هنری و... ما در زمره تأثیرات نرم تمدنی قرار می‌گیرد و حیطه فناوری یا زیرساخت‌های کشور مربوط به جنبه سخت تمدن است. بنابراین تمدن تلفیقی از این چهار مقوله است که منطق ترکیب‌کننده آن‌ها یک اندیشه است. اگر بخواهیم تمدن شیعی را مد نظر قرار دهیم، اندیشه شیعی منطق ترکیب‌کننده این چهار مقوله خواهد بود. در نگاه بیرونی هم در رابطه با اینکه نگاه شیعی به تمدن چیست و چه تعریفی از آن عرضه می‌کند، باید گفت که اساساً مقوله تمدن جزء کارکردهای دین نیست. تمدن ذاتاً امری بشری است و نمی‌توان تعریفی از تمدن از نگاه شیعی ارائه داد.

*** بر این اساس، قرائت اهل تسنن نیز می‌تواند جهت پیوند دادن ظرفیت‌های تمدن‌ساز خود، منطقی ارائه دهد و محمل ساخت یک تمدن شود. حال در مقام مقایسه، ظرفیت‌های منطقی قرائت اهل بیت در مقابل قرائت اهل سنت جهت تمدن‌سازی چگونه قابل تشریح است؟**

همان طور که گفتیم، آن چهار مؤلفه را بر اساس اندیشه‌های گوناگون، به شکل‌های مختلفی می‌توان با هم ترکیب کرد. می‌توان جنبه سخت را پایه قرار داد و جنبه‌های نرم را به حاشیه راند یا می‌توان اولویت را به جنبه‌های نرم داد و در بین آن‌ها نیز می‌توان مثلاً علم را بالاتر از فرهنگ دانست یا برعکس. همچنین می‌توان آن چهار مؤلفه را محدود به زندگی این‌جهانی انسان تفسیر کرد یا اینکه افقی گسترده‌تر برای آن‌ها متصور بود.

بنابراین کاملاً روشن است که به گونه‌های مختلفی می‌توان این مؤلفه‌ها را ترکیب کرد. حتی منطق شیعی هم یک منطق تدوین‌شده مدون و مورد وفاق قطعی نیست. در خود منطق شیعی هم با تلقی‌ها و دیدگاه‌های متفاوتی می‌توان این مؤلفه‌ها را ترکیب کرد.

اندیشمندان قابل توجهی از برادران اهل سنت هم هستند که به خصوص در صد سال اخیر، نگاه‌ها و نظریه‌های تمدنی مشخصی را ذکر کرده‌اند. پس در نفس وجود این ظرفیت، من هیچ ابهام و تردیدی ندارم و حتی از آن دفاع می‌کنم؛ اما در مقام مقایسه، ما دو امتیاز در تفکر شیعی می‌بینیم که به اعتقاد من، با نگاهی درست به این دو امتیاز، به خوبی می‌توان از آن‌ها استفاده کرد و در تمدن جدیدی که در حال شکل‌گیری است، از آن‌ها بهره برد.

نکته‌ی اول اندیشه مهدویت در بین ما شیعیان است. هرچند نفس اندیشه مهدویت، اندیشه‌ای عمومی بین گرایش‌های مختلف دینی و حتی غیردینی است و مثلاً مارکسیست‌ها نیز به کمون‌نهایی و جامعه کمال‌یافته قائل‌اند، اما در هیچ دین و مذهبی مثل مذهب تشیع، این موضوع شفاف، زیبا و دقیق ترسیم نشده است. اینکه دقیقاً ویژگی‌های جامعه کمال‌یافته و متمدن چیست، اصول و ضوابط و معیارهای آن چگونه‌اند، روابط در آن جامعه چطور سامان می‌گیرد و فرهیختگی و توسعه‌یافتگی چه رنگ‌وبویی باید داشته باشند، همه و همه در اندیشه مهدویت تشیع ترسیم شده است.

به همین دلیل، تا حد زیادی گام‌هایی که ما را به آن سمت نزدیک می‌کند روشن هستند. اصولاً یک شیعه، فردی است که به افق بلند تمدنی نگاه می‌کند و همواره این موضوع در ذهنش هست. او همواره خودش را در حال حرکت می‌بیند، تصویری از جامعه موعود دارد و وظیفه‌اش را حرکت به سمت آن جامعه موعود می‌داند. این مزیت تشیع است که هم ظرفیت تئوریک و اندیشه‌ای دارد و هم قادر است مردم را در این راه همراه کند. این نکته خیلی مهمی است که ذاتاً این اندیشه به نوعی مشارکت عمومی را هم ایجاد می‌کند؛ چرا که هیچ تمدنی بدون مشارکت مردم محقق نخواهد شد. این بنیان اندیشه‌ای، از یک سو، مردم را بسیج می‌کند و از سوی دیگر، اصول، ضوابط و معیارهای جامعه متمدن را برای ما ترسیم می‌کند. چنین مزیتی بی‌بدیل است.

مزیت دومی که در مکتب اهل بیت (ع) وجود دارد این است که این اندیشه تا امروز در سطح کلان تمدنی تجربه نشده است. تمدن اسلامی قبلی هرچند پایه‌های اسلامی داشت، اما بر اساس قرائت برادران اهل سنت مدیریت می‌شد. بنابراین هنوز، در مقیاس کلان، ظرفیت اندیشه تشیع برای تمدن‌سازی آزموده نشده و بکر و بانشاط است و انگیزه‌ی عملی دارد برای اینکه خودش را در این سطح بیازماید.

یک بار اهل سنت بر اساس فهم خودشان از آموزه‌های اسلامی، تمدنی را ایجاد کردند که هرچند بنده در نگاهی کلی از آن دفاع می‌کنم، اما به هر حال، آن تمدن با مجموعه‌ای از ناکامی‌ها، ناکارآمدی‌ها و حتی می‌توان گفت تباهی‌هایی همراه بود. این در حالی است که تفکر شیعی هنوز در آن مقیاس تمدنی، خودش را نشان نداده است و اکنون انگیزه کافی برای این کار را دارد.

***با توجه به تجربه تاریخی تمدن اسلامی و انحطاط پیش‌آمده، چه عواملی را می‌توان به عنوان دلایل عمده این شکست تاریخی بیان نمود؟**

این مسئله ریشه‌های تاریخی بسیار عمیق و گسترده‌ای دارد. تمدن پیشین اسلامی به دلیل پاره‌ای ریشه‌های تاریخی، از محیط پیرامونی خودش غافل بود و اصلاً مطلع نبود که در کنار او، تمدن دیگری به نام تمدن غربی در حال شکل‌گیری است و به یکباره، زمانی به خود آمد که دید در محاصره و احاطه آن تمدن قرار دارد.

عامل دومی که می‌توان در این رابطه ذکر کرد این است که در آن تمدن، تفکر ائمه اطهار(ع) و اندیشه شیعی محور اصلی نبوده است. نمی‌توان گفت کسانی که مدیریت آن تمدن را در دست داشتند قانون‌محور نبودند. مسئله اینجاست که به لحاظ عملیاتی و تمدنی، یک فهم بی‌شائبه و دور از خطا نسبت به دین، آن تمدن را مدیریت نمی‌کرد. به لحاظ نظری، هر گاه چنین فهم بی‌شائبه و دور از خطا، تمدنی را اداره نکند، قطعاً جایی با چالش مواجه می‌شود و به زمین خواهد خورد.

مسئله نوع رابطه دولت و مردم را هم بنده کاملاً پررنگ و برجسته می‌دانم. در آن تمدن، بر خلاف آنچه پیامبر(ص) پایه‌گذاری کردند و حتی در دهه‌های نخستین اسلامی اتفاق افتاد، رابطه مردم با حکومت به یک رابطه شاهنشاهی تبدیل شد. در واقع عنصر خلافت و حکومت، آن گونه که پیامبر(ص) آن را در خصوص نوع مواجهه با مردم ترسیم کرده بود، به هیچ وجه استمرار پیدا نکرد. بنابراین انگار حفظ تمدن فقط بر دوش حکومت‌ها بود و مردم مسئولیتی در این خصوص نداشتند. این گسست به شدت در شکست یک تمدن می‌تواند اثرگذار باشد. نکاتی را که عرض کردم، در نگاهی کلان به مسئله می‌توان مشاهده نمود.

***افق فراملی تمدن شیعی یا تمدن نوین اسلامی و صدور الگویی آن، با موانعی مواجه است. مسئله اینجاست که این تمدن چه نسبتی بین خود و سایر جوامع هدف، تعریف می‌کند؟**

این نسبت را در قالب چیزی به نام فقه تمدن، از رفتار اهل بیت(ع) می‌توانیم استنتاج کنیم. باید ببینیم اهل بیت(ع) در دوران خودشان، با اندیشه‌های دیگر چگونه رفتار می‌کردند. اگر کسی نگاهی منصفانه به آن دوران داشته باشد، متوجه خواهد شد که با وجود تلاش حاکمان برای مطرود کردن ائمه(ع)، هر چه زمان می‌گذرد، نه تنها آن‌ها مطرود نمی‌شوند، بلکه ضریب اثرگذاری‌شان نسبت به دوره‌های اولیه شکل‌گیری شیعه افزایش می‌یابد.

اکنون نیز ما معتقدیم نظام جمهوری اسلامی ایران ظرفیت احیای مکتب اهل بیت(ع) را دارد. ضمن اینکه انقلاب اسلامی محدود به نظام نیست و ابعادی فراتر از آن را تعقیب می‌کند. در این ظرفیت اگر به موضوع نگاه کنیم، طبعاً نمی‌توانیم ادعا کنیم که داعیه حل مشکلات مسلمان‌ها، کنار زدن تمدن غرب و جایگزین کردن یک تمدن جدید اسلامی، فقط و فقط مختص

ماست.

اگر واقع بین باشیم، دیگرانی نیز چنین دغدغه‌هایی داشته‌اند که حتی بعضاً زودتر از ما الگوهایی را مطرح کرده‌اند. بنابراین در هنگامه‌ای که تنها ما نیستیم که چنین پرچمی را برافراشته‌ایم، در نگاهی واقع‌بینانه، باید از سیره اهل بیت (ع) الهام بگیریم و راه آن‌ها را ادامه دهیم. در درجه اول، به هیچ وجه نباید نگاه انکار خصمانه نسبت به دیگران داشته باشیم. اینکه بقیه را نفی کنیم و فاقد ارزش بشماریم، خلاف نگاه اهل بیت (ع) است. آن‌ها بالاترین احترام را نه برای کسانی که مغایر آن‌ها بودند، بلکه برای مخالفانشان قائل بودند. اهل بیت (ع) پذیرای گونه‌های متفاوت اندیشه بودند و حتی با کسانی که مخالف آن‌ها می‌اندیشیدند هیچ وقت به تندی برخورد نمی‌کردند.

بنابراین در درجه اول، نگاه ما به دیگر گزینه‌های تمدنی که مسلمان‌ها مطرح می‌کنند، باید نگاهی مبتنی بر تعامل و گفت‌وگو باشد. البته این تعامل نباید منفعلانه صورت گیرد، بلکه باید با رویکردی فعالانه، ظرفیت‌سازی کنیم و بر دیگران تأثیر بگذاریم. برای مثال، باید قابلیت‌های باب اجتهاد را در رابطه با ظرفیت به‌روزرسانی اندیشه دینی به دیگران معرفی کنیم. برای نشان دادن این ظرفیت به نخبگان، به هیچ وجه راه‌های تند، احساسی، شعارزده و تحریک‌کننده احساسات مردم یا اهانت، تحقیر و دشنام، کارساز نخواهد بود. هیچ کدام از این مسائل در سیره اهل بیت (ع) وجود ندارد. پس در درجه اول باید نگاه احترام‌آمیز همراه با تعامل داشته باشیم و در درجه دوم، فعالانه عمل کنیم و در پی تأثیرگذاری باشیم.

نکته سوم که خیلی اهمیت دارد تبیین و بازگویی تمدنی اندیشه‌های شیعی است. این زبان باید بازگو شود. در واقع گزارشی که ما امروز از مفهوم امامت می‌دهیم با گزارش قرن هفتم تفاوتی ندارد. درست است که اصول امامت همان است، اما اینکه مثلاً اندیشه امامت امروز چه ظرفیتی دارد و متناسب با نیاز روز، چه گره‌گشایی‌هایی می‌تواند داشته باشد، فهم و گزارش تازه‌ای می‌خواهد. همچنین در موضوعی مثل اجتهاد، لازم است که این موضوع به خوبی به لحاظ تمدنی باز شود.

در واقع باید در داشته‌های فقهی‌مان، بازفهمی و بازگویی صورت گیرد و حتی شاید لازم باشد در فقه، مباحث جدیدی را اضافه کنیم که قبلاً وجود نداشته است. برای مثال، روابط فرهنگی بین مسلمان‌ها و غیرمسلمان‌ها بحث فقهی عمیقی را می‌طلبد که تمام متون و منابع آن موجود است؛ یعنی به اندازه‌ی کافی غنی هستیم، ولی باید فقهی با درک این روابط فرهنگی، به اجتهاد در این زمینه بپردازد. مثال دیگر مسئله آزادی است. کمتر فقهی است که با یک بحث عالمانه و با همان ضوابط فقه جواهری که مورد تأکید حضرت امام (ره) بود، درباره موضوع آزادی عمیقاً بحث و اجتهاد کند.

بنابراین بازخوانی و بازفهمی متون و ارائه آن، متناسب با فهم بشر امروز، به معنای وسیع کلمه و مسلمانان، به طور خاص، بایستگی دیگری است که باید مورد توجه قرار گیرد.

نکته چهارم اصلاح رفتارهای خودی است؛ یعنی همه مردم باید در این زمینه توجیه شوند. چه بسا شیعه‌ای که توجیه نیست، در جایی حرفی بزند که همه دستاوردهای عالمان دینی را بر باد بدهد. بنابراین عموم مردم باید در خصوص مواجهه با دیگران و به ویژه درباره مواجهه با برادران اهل سنت توجیه باشند. خیلی از منازعات سیاسی کشورمان به خاطر کوتاه‌بینی است؛ یعنی ناشی از تنگ‌نظری و غفلت از آینده‌نگری است. این در حالی است که اسلام و ائمه (ع) انسان‌ها را بزرگ و با دید بلند تربیت می‌کنند. برای مثال، به محض اینکه محاصره خندق به اتمام می‌رسد و صلح حدیبیه منعقد می‌شود، سفیری می‌فرستند تا با امپراتوری ایران صحبت کند. در واقع مسلمانی که تا پیش از آن مسئله‌اش گرسنگی و شکستن محاصره دشمن بود، آن روز خودش را هم‌تراز امپراتور رم و ایران می‌دید و آن‌ها را به اسلام دعوت می‌کرد؛ چرا که دیگر آن مسائل جزئی موضوعیت نداشتند.

***بنابراین جهت انتقال و صدور داشته‌های تمدنی خودمان، باید با رویکرد تعاملی و سازنده عمل کنیم. مسئله‌ای که در این بین مطرح می‌شود بررسی مخاطبان (عوام، اندیشمندان یا دولت‌ها) است. لطفاً تعامل و چگونگی رفتار در قبال هر کدام از این مخاطبان را تشریح کنید؟**

من به هیچ وجه معتقد نیستم که باید مخاطبان را جدا کرد و دسته‌ای از آن‌ها را کنار گذاشت. با همه باید تعامل کرد. منتها طبیعتاً ضریب اثرگذاری برخی نسبت به بقیه بیشتر است. هرچند نقش عالمان اهل سنت در بین توده‌های مردم، همانند نقش علمای شیعه نیست، اما همچنان آن‌ها نقش پررنگ و برجسته‌ای دارند. در خصوص توده‌های مردم نیز باید گفت ارائه‌ی الگوهای عملی اهمیت دارد. در واقع برای توده‌های مردم بحث‌های نظری چندان مهم نیست. برای آن‌ها این مهم است که در عمل، بتوانیم مشکل معیشت مردم را حل کنیم و یک زندگی همراه با عزت و آرامش را برای آن‌ها ایجاد نماییم. البته نباید از این موضوع غافل شویم که توده‌ها تحت تأثیر رسانه‌ها هستند و همان طور که اخیراً مقام معظم رهبری به صراحت بیان کردند، عده‌ای به نام شیعه قد علم کرده‌اند و عملاً علیه شیعه حرکت می‌کنند و به اختلافات مذهبی دامن می‌زنند. فارغ از مصلحت‌اندیشی، اگر فهم تمدنی وجود داشته باشد، باید از سیره‌ی اهل بیت (ع) پیروی کنیم.

در خصوص دولت‌ها، طبیعتاً مسائل و الزامات خاصی وجود دارد و نمی‌توان درباره آن‌ها به راحتی اظهار نظر کرد. مسلماً دولت‌ها نمی‌توانند صرفاً به این بهانه، با همه‌ی دولت‌ها برخورد مسالمت‌آمیز داشته باشند، ولی به هر حال در خصوص هم‌گرایی با دولت‌های اسلامی بحثی وجود ندارد. حضرت امام (ره) به صراحت بیان کرده‌اند که ما دست همکاری به سوی همه دولت‌های اسلامی دراز می‌کنیم. رهبر معظم انقلاب هم این موضوع را بارها بیان کرده‌اند. بنابراین جهت‌گیری کلی باید این باشد.

غیر از مردم، علما و دولت‌ها، باید نهادها و سازمان‌ها را هم مد نظر قرار دهیم. این سازمان‌ها اکثراً ترکیبی از علما و غیرعلما هستند و به شدت تأثیرگذارند. یکی از راهکارها، ایجاد سازمان‌های منطقه‌ای جدید است. اگر در موضوعات مختلف، با چنین

رویگردی به دنبال تأسیس سازمان‌های گوناگون منطقه‌ای جدید باشیم، می‌توانیم این حرکت هم‌گرایانه تمدنی را تقویت کنیم.

*** به نظر می‌رسد در رقابت تمدنی موجود، بحث‌های مختلفی، از جمله موضوع کارآمدی و تأثیر اندیشه‌ای، به عنوان شاخص‌های اصلی میزان نفوذ و موفقیت مطرح است و قضاوت پیرامون این ملاک‌ها صورت می‌گیرد. حضرت‌عالی به این مسئله چه نگاهی دارید؟**

در نگاه درون‌دینی من رقابت را نمی‌پسندم و معتقدم باید تعبیر رفاقت را به کار برد. در تعامل با دیگر گرایش‌های درون جهان اسلام، همان طور که عرض کردم، باید ملهم از سیره اهل بیت (ع)، با اصلاح رفتارهایمان، در جهت اثبات عالمانه برتری اندیشه خودمان گام برداریم. رقیب جدی ما تمدن غرب است. اتفاقاً امروز غربی‌ها و به خصوص فرهیختگان و اندیشمندان آن‌ها بیش از سایر مسلمانان به کنش و اندیشه ما حساس‌اند. در واقع اگر ما یک الگوی موفق عرضه کنیم که برآورنده نیاز آن‌ها باشد و آن‌ها را مجاب کند که این الگوی موفق‌تری برای زیستن است، خیلی از مسلمان‌های دیگر هم به تبعیت از آن‌ها، به ما گرایش پیدا خواهند کرد.

از سویی دیگر، من به هیچ وجه قائل به این نیستم که دو وجه اندیشه‌ای و کارآمدی را از هم جدا کنیم. در واقع نمی‌توانیم بگوییم فقط باید به بحث کارآمدی بیندیشیم یا یک‌سره در بُعد اندیشه‌ای سیر کنیم. می‌دانیم که عموم مردم و اندیشمندان به شکل‌های مختلفی به مسائل نگاه می‌کنند؛ برای توده‌های مردم مسلماً کارآمدی نسبت به مباحث اندیشه‌ای مهم‌تر است و برای اندیشمندان، مباحث اندیشه‌ای اولویت دارد. بنابراین باید به هر دو عرصه اهتمام ورزید و نباید یکی را به سود دیگری قربانی کرد.

*** یکی از رویکردهای زیرساختی تمدن‌سازی موضوع هم‌گرایی و فراگیری است. این مؤلفه در تمدن مبتنی بر اندیشه شیعی چگونه قابل تشریح است؟**

می‌خواهم مبتنی بر واقعیت‌ها صحبت کنم. بالاترین سند ما در این خصوص، همان طور که ذکر کردم، رفتار اهل بیت (ع) است. البته درباره حرکت به سمت هم‌گرایی، گاهی تلقی غلطی وجود دارد و تصور می‌شود که ما باید از باورهایمان دست بکشیم، در حالی که اصلاً این گونه نیست. اتفاقاً کسی که قدرت اندیشه‌ای و اعتمادبه‌نفس بالایی دارد از هم‌گرایی صحبت می‌کند. ائمه (ع) هم با تکیه بر همین قدرت اندیشه‌ای از هم‌گرایی صحبت می‌کردند، چون می‌دانستند که مضمحل نمی‌شوند.

یک تلقی ناصواب دیگر این است که اندیشه‌های مذهبی را به عنوان یک رفتار سیاسی قلمداد می‌کنند، در حالی که به هیچ وجه این طور نیست، یک رفتار دینی و اعتقادی کاملاً متفاوت از رفتارهای سیاسی است. همان طور که عرض کردم، مبتنی بر رفتار اهل بیت (ع)، بنده به جد اعتقاد دارم که سرشت اندیشه شیعی هم‌گرایانه است. در سیره اهل بیت (ع) می‌بینیم که اساساً مرز دفاع از ولایت تا جایی بود که انسجام جامعه دینی بر هم نخورد؛ یعنی تا این حد هم‌گرایی اهمیت دارد. امیرالمؤمنین (علی) (ع) به صراحت بیان می‌کنند: اگر ترس از تفرقه و چنددستگی، نابودی دین و بازگشت کفر نبود، به گونه‌ای دیگر عمل می‌کردم.

بنابراین اساساً خط‌قرمزی که سبب می‌شود امام (ع) دست به شمشیر نبرد، به هم خوردن انسجام جامعه دینی است؛ یعنی تا این حد این مسئله اهمیت دارد. این عین یک رفتار دینی است. در دوران بعدی هم ائمه اطهار (ع) بی‌آنکه حکومت‌ها را به رسمیت بشناسند، با دانشمندان و عالمان مذهبی اهل سنت مراوده داشتند و با مردم عادی اهل تسنن رفت‌وآمد هم‌دلانه داشتند؛ به گونه‌ای که این مسئله باعث می‌شد آن‌ها به سمت اهل بیت (ع) گرایش پیدا کنند. منظور ما از هم‌گرایی همان چیزی است که در سرشت مکتب اهل بیت (ع) نهفته است. اینکه در گذشته، علمای ما با علمای اهل سنت این همه هم‌نشینی‌های درسی داشتند برگرفته از سنت معصومان بود، نه ابتکار علمای ما.

برخی می‌گویند شیخ مفید، شیخ طوسی و... متأثر از جریان بغداد بوده‌اند و تحت تأثیر آن جو قرار گرفته‌اند، در حالی که آن‌ها بر اساس سیره اهل بیت (ع) حرکت می‌کردند. اصلاً فقه‌الخلافت شاخه‌ای فقهی بود که به مقایسه فقه شیعی با فقه اهل سنت می‌پرداخت. بعضی از بزرگان به نقل از مرحوم آیت‌الله بروجردی می‌گویند که ایشان گفته‌اند فقه شیعه حاشیه‌ای بر فقه اهل سنت است؛ یعنی تا این حد نگاه هم‌دلانه بود و فقه آن‌ها را به دیده اعتنا نگاه می‌کردیم و ملاحظات خودمان را هم به آن می‌افزودیم.

هنوز هم در حوزه‌های علمیه ما کتاب سیوطی را می‌خوانند، در حالی که او يك عالم سنی بود. این طور نیست که بگویند چون مؤلف این اثر سنی است، آن را نخوانند. این نشان‌دهنده نگاه مثبت، ایجابی و هم‌گرایانه‌ای است که همواره وجود داشته است. در واقع رفتار علمای ما کاملاً بازتاب، ترجمان و استمرار فهمی است که در سیره معصومان (ع) وجود داشت.

*** یکی از لازمه‌های روند تمدن‌سازی، مدیریت کلان تمدنی جهت هدایت به سمت احیای تمدن نوین اسلامی است. در این رابطه، مدعیان مختلفی در جهان اسلام وجود دارد. بر اساس واقعیات موجود، این شرط لازم چگونه قابل تشریح است؟**

این نکته یک پیش‌فرض دارد و آن اینکه اصولاً تمدن مدیریت‌پذیر است. من اعتقاد این است که تمدن را می‌توان مدیریت کرد، منتها توضیح این موضوع مفصل است. البته منظورم این نیست که يك نفر نشسته و يك تمدن را مدیریت و برنامه‌ریزی کرده است، اما در عین حال تمدن را مدیریت‌پذیر می‌دانم. بر همین مبنا، بحث رهبری و مدیریت تمدنی مطرح می‌شود. اکنون تمدن منهای مدیریت، یا محقق نخواهد شد یا اگر محقق شود، هزینه بسیار زیادی خواهد داشت. تمدنی که مدیریت و رهبری شود، با هزینه کمتر و سرعت و سلامت بیشتری همراه خواهد بود. اگر بپذیریم که به لحاظ نظری، تمدن مدیریت‌پذیر است و در بُعد عملی، نیازمند رهبری تمدنی هستیم، به سؤال شما می‌رسیم که بالاخره این مسئولیت بر عهده کدام شخص، نهاد یا

مجموعه است.

همان طور که می‌دانید، علاوه بر ما، مالزی، ترکیه و مصر، در زمینه بحث تمدن‌سازی داعیه‌دار هستند. البته برخی از افراد، عربستان را هم به این کشورها اضافه می‌کنند. به هر حال، چهار یا پنج کشور در جهان اسلام، این داعیه را دارند که یک الگوی تمدنی ایجاد کنند. لزوم آن بحث تعامل و هم‌گرایی همین جا خودش را نشان می‌دهد. در واقع رهبری تمدنی نیازمند تعامل سازنده و نه تعامل منفعلانه است. در اینجا نیز به رسمیت شناختن دیگران و پرهیز از انکار آن‌ها و برخوردهای خشونت‌آمیز و توهین‌آمیز لازم است. اگر تعامل ما مؤثر و سازنده باشد، به رغم به رسمیت شناختن و محترم شمردن آن‌ها، می‌توانیم از ظرفیت‌هایمان حرف بزنیم. هیچ کدام از این حوزه‌های تمدنی که ذکر کردم، مثل ایران تجربه حکومت‌داری ندارند. ما بیش از سی سال، کشور را در همین مسیر اداره کرده‌ایم، در حالی که بسیاری از آن‌ها تازه به خودشان آمده‌اند، شکست خورده‌اند یا حاکمیت با نگاهی هراس‌آلود به مردمش نگاه می‌کند؛ یعنی نگران است که مردم بیش از این در این مسیر جدی نشوند. ظرفیتی که ایران در این زمینه دارد با دیگرانی که عرض کردم اصلاً قابل مقایسه نیست.

***در واقع اساساً غلظت تمدنی ما با آن‌ها قابل مقایسه نیست.**

دقیقاً همین طور است. اینکه حضرت امام(ره) می‌گفتند حفظ نظام از اوجب واجبات است، در اینجا قابل فهم است. این نظام اگر حفظ نمی‌شد، در این سه دهه ما همه ظرفیت‌ها را بر باد داده بودیم. امروز در خیلی از موارد، اثرگذاری ما مدیریت‌شده و برنامه‌ریزی‌شده نیست، ولی توده‌های مردم به ما علاقه‌مند شده‌اند. فراتر از جنبه‌های عادی، برخی از دولتمردان و حاکمان ما شخصیتی قدسی در بین توده‌های مردم دارند.

***با توجه به وجود تمدنی اسلامی در طول تاریخ با تمام فراز و فرودهایش، چه تفسیری از آن ارائه می‌کنید و نسبت بین آن تمدن و تمدن پیش رو را چگونه می‌بینید؟**

من تمدن قبلی را مشحون از درس‌های زیادی می‌دانم و معتقدم اکنون که ما درگیر اداره جامعه هستیم، لازم است آن تمدن را بشناسیم. نکته حائز اهمیت این است که گاهی تعبیری درباره آن تمدن به کار می‌رود که گویی آن تمدن اساساً اسلامی نبوده است، در حالی که من معتقدم تمدن گذشته‌مان تمدنی اسلامی بوده است و تمام‌قد از اسلامیت آن دفاع می‌کنم، منتها با این ملاحظه که خلوص اسلامیت آن تمدن کم بود. نمی‌توانیم جوهره اسلامی بودن آن تمدن را نادیده بگیریم. تمدن قبلی مثل یک درخت بود؛ درختی که پیامبر(ص) اسلام آن را نشاند و رشد کرد، اما حوادث جهان اسلام سبب شد که تعداد زیادی از شاخه‌های درخت خشک شد، مقداری از میوه‌هایش کال ماند و برخی از میوه‌هایش را آفت زد. نمی‌توانیم بگوییم این درخت و مجموعه از اساس غیراسلامی است، بلکه باید درباره شاخه‌ها و میوه‌هایش اظهار نظر کنیم. باید خرد بحث کنیم و مثلاً بگوییم انحراف این بخش به دلیل رفاه‌زدگی و نیاززدگی حاکمان بوده یا فلان بخش نتیجه سوءتعامل و سوءفهم عالمان بوده است.

بنابراین پیامبر اسلام(ص) درختی را نشاندند که با همه بدرفتاری‌ها، سوءفهم‌ها، نیاززدگی‌ها و حق‌ستیزی‌های حاکمان پس از پیامبر(ص)، از بین نرفت. شاکله این مجموعه آن قدر قوی و عمیق بود که نتوانستند آن را از بین ببرند، اما به هر حال در درون آن، خرابی‌هایی به وجود آمد. مثل ساختمانی که کلیت آن از بین نرفته، اما اتاق‌هایی از آن به شدت آسیب دیده است.

حضرت امام در جایی درباره آن تمدن سخنی با این مضمون دارند که آن تمدن اسلامی بود، هرچند که اسلام آن‌ها ناقص بود و اشکالاتی داشت. با همین اسلام ناقص نیز آن تمدن بزرگ آفریده شد و آن اندازه سواد بشریت افزایش یافت. اگر اسلام اهل بیت(ع) عرضه می‌شد و اگر ائمه اطهار(ع) کانونیت داشتند، قطعاً این تمدن دستاوردهای بسیار بیشتری داشت. پیامبر(ص) پایه‌گذار بود، اما خط او استمرار نیافت. این بدان معنا نیست که بعد از ایشان همه چیز غیراسلامی بود.

نباید کار پیامبر(ص) را این قدر سبک بشمریم و تصور کنیم به محض رحلت پیامبر(ص)، همه‌ی دستاوردهای ایشان از بین رفته است. ضمن اینکه اهل بیت هم در همین زمان وجود داشته‌اند و بنابراین نمی‌توانیم کلیت این تمدن را نفی کنیم. بنده نفی مطلق آن تمدن را بر نمی‌تابم و معتقدم آن تمدن هم اسلامی بود، ولی خلوص اسلامیتش کم بود. ما اکنون داعیه آن را داریم که ان‌شاءالله تمدنی با خلوص اسلامیت بیشتر ایجاد کنیم.*

منبع: فصلنامه علوم انسانی اسلامی صدر، شماره ۱۱ و ۱۲، پاییز و زمستان ۹۳